

مقدمه حضرت آیت الله سید علی حسینی میلانی (دام ظلّه)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين لا سيما بقیة الله في الأرضين ولعنة الله على أعدائهم أجمعين.

مبانی فکری تشیع از روز اول، قرآن و سنت و عقل سلیم، یعنی همان مبانی دین مبین اسلام بوده، چون تشیع چیزی غیر از اسلام نیست، و مکاتب دیگر هستند که باید انتساب خود را به اسلام ثابت کنند، و در مکتب تشیع هیچ یک از مسائل نظری و عملی خارج از مبانی یادشده نیست، و هر اعتقادی یا فتوایی که به این مبانی مستند نباشد مردود است.

کتاب (مکتب در فرآیند تکامل) به عنوان «نظری بر تطور مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین» نگارش شده، ولیکن اختصاص به مسئله «امامت و ولایت» یافته، و در این کتاب هیچ گونه استدلالی برای اثبات مدعا به کتاب و سنت و عقل دیده نمی شود، بلکه هدف نویسنده جدا کردن تشیع از کتاب و سنت و عقل است.

کتاب (مکتب در امتداد هدایت) - که شاید کامل ترین کاری است که تاکنون در نقد کتاب مذکور انجام شده - آمده تا ثابت کند مکتب تشیع مکتبی است لایتغیر، چون کتاب و سنت و عقل لایتغیر هستند، این مکتب اعتقادات و اقوال اشخاص نیست، و پیروان این مکتب غلات و مفوضه نیستند.

و از این جانب خواسته شده مقدمه ای بر این کتاب بنویسم، بنده عرض می کنم:

ما با آقای مدرسی طباطبایی رفت و آمد داشتیم و به بنده لطف داشت و احترام می گذاشت، و وقتی به خارج از کشور رفت این ارتباط قطع نشد. به یاد دارم وقتی در جلسه‌ای گفته شده بود که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِهْ جَزْأِ أَهْلِ بَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فلان و فلان را نیز برای مباحله آورده بودند، در تلفن از حقیقت امر سؤال کرد. و نیز در یک تماس دیگر سؤال کرد که منظور محقق در شرائع از «أشبه بأصول المذهب» چیست؟ وهكذا.

مدتی گذشت تا ایشان را در قم دیدم، کتاب (مکتب در فرآیند تکامل) را به بنده داد و با خنده گفت: خواهش می‌کنم تکفیرم نکنید. من هم با خنده گفتم: تا تکلیف شرعی‌ام چه باشد.

کتاب را خواندم و خیلی متعجب شدم، شخصی را که می‌شناختم چنین نبود، القاء شک و شبهه در مبانی تشیع؟! همان مبانی اعتقادی که دائم از او می‌شنیدم و گفت و گو می‌کردیم؟! در این چاپ مقدمه‌ای وجود نداشت، بعداً شنیدم که در نسخه انگلیسی کتاب مطالبی نوشته که در ترجمه نیامده^۱. در انتظار بودم که او را در قم ببینم و صحبت کنم، اما ارتباط از جانب او قطع شد و دیگر ایشان را ندیدم.

هرچند در جامعه کم نیستند کسانی که فاقد تخصص هستند و از هر حرف شاذی به عنوان نوآوری، مخصوصاً با ادبیات جذاب، استقبال می‌کنند و تحت تأثیر قرار می‌گیرند، ولیکن این کتاب در محافل علمی حوزه علمیه حتی در بین افراد به اصطلاح روشن فکر مورد نقد قرار گرفت.

او که می‌دانست حرف‌های بی‌اساس و مطالب خلاف واقع نوشته، و از انتقادات دانشمندان حوزوی و دانشگاهی دارای تخصص در تاریخ اسلام و تشیع باخبر شده بود،

۱. عین عبارت اقرار او به این معنی خواهد آمد.

متأسفانه مصداق آیه مبارکه ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ﴾^۱ گشت و کتاب خود را با مقدمه‌ای طولانی تحت عنوان «حکایت این کتاب» در سال ۱۳۸۶ ش منتشر کرد و درصدد توجیه انظار خود گردید.

وی پس از اینکه «نیروهای اهریمنی جهانی و منطقه‌ای» را به «زشت‌نمایی چهره تشیع و پیروان آن» توصیف می‌کند، و اینکه «پرچم نبرد در این جبهه از آغاز بر دوش گرایش عقیدتی خاص در جهان اسلام بود» که البته منظورش «وهابیت» است اما نمی‌داند چرا تصریح نکرده! می‌گوید:

«فکر نگارش این کتاب در سال‌های پایان دهه شصت در چنین زمینه به‌عنوان تلاش در ارائه یک تحلیل قابل عرضه‌تر از مکتب تشیع در مجامع علمی شکل گرفت. در تصویری که این کتاب ارائه می‌داد، هسته اصلی تشیع اعتقاد به مرجعیت علمی اهل بیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در معارف اسلامی بر اساس حدیث ثقلین و نصوص دیگر بود، که البته با اعتقاد مستحکم به احقیت امیرمؤمنان و فرزندان او در رهبری جامعه همراه بوده، ولی با تقدیس افراطی‌ها و باورها و سنت‌های پیش از اسلام مناسبتی نداشته است.»

چه خوب گفت استادم که هر کتابی را که خواستی مطالعه کنی، اول مقدمه کتاب را به دقت بخوان و فهرست را نگاه کن. با خواندن این چند خط فهمیدم چرا چاپ سال ۱۳۷۵ بدون مقدمه منتشر شد؟ و غرض از نگارش این کتاب چیست؟ و تا چه حد نویسنده عوض شده؟. او که می‌گوید دشمنان به فکر «زشت‌نمایی چهره تشیع و پیروان آن» هستند، در خدمت دشمنان قرار گرفته، هم چهره تشیع را بد تعریف کرد و هم چهره «پیروان» آن را!

لطفاً دقت کنید:

او که در این کلام به (حدیث ثقلین) اعتراف کرده، آیا نمی‌داند این حدیث چه دلالتی دارد؟

این حدیث «نص» است بر «امامت اهل بیت»، و دلالت روشن بر «عصمت» آنان دارد، و به همین جهت «مرجعیت علمی در معارف اسلامی» را دارا هستند. پس هسته اصلی اعتقاد شیعیان «نص» و «عصمت» است.

شیعیان نمی‌گویند «احقیق» امیرمؤمنان و فرزندان او در رهبری جامعه، بلکه شیعیان - به مقتضای آیات قرآن مجید و همین حدیث ثقلین، حدیث غدیر، حدیث منزلت و نصوص دیگر - می‌گویند رهبری جامعه در امیرمؤمنان و فرزندان او «تعیّن» دارد، و آن حضرات به جهت هدایت امت «منسوب» از سوی خدا هستند.

خوب بود مؤلف توضیح می‌داد منظور از «تقدیس افراطی و باورها و سنت‌های پیش از اسلام» چیست؟ در کدام کتاب از منابع معتبر مذهب تشیع «تقدیس افراطی» آن هم با «سنت‌های پیش از اسلام» وجود دارد؟

آقای مدرسی در همین جا (صفحه ۱۱) می‌گوید:

«تفسیری که دشمنان تشیع از دیرباز مطرح می‌کردند و آن را نوعی گرایش باطنی می‌دانستند... و نظراتی مشخص در مسائلی مانند تحریف قرآن و سب صحابه و طبیعت فوق بشری امامان و طینت و بدا و امثال آن که جزء ذاتیات لاینفک تشیع بود».

باید بگویم ایشان از زمانی که به خارج از کشور رفته عوض شده! بگذریم از آنچه در این کلام آمده، خود او با توجه به روایات کیفیت تدوین قرآن در کتب عامه، تمایل به تحریف قرآن داشت، خود او سب صحابه می‌کرد، فراموش نمی‌کنم وقتی کتاب (الأحادیث المقلوبة في فضائل الصحابة) را به او دادم گفت: این‌ها «صحابه» نیستند،

«قحابه» هستند! او به مفاد و مقتضای (حدیث نور) که در کتب فریقین روایت شده اعتقاد داشت.

کلام او در صفحه ۱۲ - که می‌گوید: «این اثر... اما به خاطر خواستگاه فرهنگی خود ناچار بود که اصول موضوعه و ذهنیت‌ها در حوزه‌های اسلام‌شناسی غربی را در نظر داشته باشد تا بتواند در آن مجامع توفیق قبول یافته... اصل انگلیسی کتاب بدین گونه بیست سالی پیش از این برای حال و هوایی دیگر و در پاسخ به نیازی در شرایط زمانی و مکانی و فرهنگی خاص تدوین شده بود» به طور آشکار «عوض» شدنش را بیان می‌کند. اما او در آخر صفحه ۱۳ به عوض شدن خود تصریح می‌کند، او می‌گوید: «طبعاً هر پژوهشگری خود در گذشت زمان، بسیاری از نظرات خویش را تعدیل می‌کند... تا آخر». شاید در خوش‌بینانه‌ترین توصیف گفته شود: او از محیط علمی غرب متأثر شده و به خیال خود خواسته تشیع را به طوری که آن‌ها می‌پسندند و دیگر مورد تهاجم «وهابیت» نباشد عرضه کند، اما تا چه اندازه می‌شود خوش‌بین بود؟ آیا این «تعدیل» به قول خودش در قم - که مرکز بحث‌های علمی و موطن بزرگان دینی است - امکان نداشت؟ آیا اگر حسن نیت در کار بود نباید «تعدیل» را با کسانی که خود قبول دارد در میان می‌گذاشت و سپس منتشر می‌کرد؟

او از صفحه ۱۴ به بعد تلاش می‌کند که این عوض شدن را که «تعدیل» می‌نامد به طرق مختلف توجیه کند، اما متأسفانه نه فقط موفق نبوده بلکه به قول عرب «زاد فی الطین بلّء» و به قول عجم «عذر بدتر از گناه» آورده، که جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای دکتر محرمی به خوبی پاسخ داده‌اند، و از ایشان - که یکی از اساتید برجسته و محققین ارجمند حوزه و دانشگاه هستند - خواسته‌ام با نظر دقیق و تحلیل تاریخی، موارد مهم و نقاط ضعف اساسی کل کتاب را بیان کنند تا حجت بر همگان تمام شود.

در خاتمه تذکر چند نکته را لازم می‌دانم:

اولاً: پایه و اساس اعتقاد مذهب تشیع امامت امیرمؤمنان علیه‌السلام است، و این اعتقاد که در زمان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در بین جمعی از صحابه وجود داشته به کتاب و سنت و عقل مستند است، و از این منابع عصمت و اعلمیت و افضلیت اهل بیت علیهم‌السلام به اثبات می‌رسد.

ثانیاً: هیچ‌گاه اقوال علما مستند عقاید نبوده، پس اگر نظری از فردی از اصحاب ائمه یا بزرگان علما نقل شود، الزاماً تشیع نخواهد بود، و چنانچه در داخل تشیع کسی که جامع بین علمیت و تقوی بوده نظر خاصی برخلاف مشهور ارائه کند، هرچند او مورد احترام است، اما قول او مردود خواهد بود.

ثالثاً: اغلب مطالب کتاب (مکتب در فرایند تکامل) در کتب بعضی از نویسندگان وهابی دیده می‌شود؟!

رابعاً: جوانان عزیز فکر نکنند هر طرح جدیدی قابل قبول است، در طول تاریخ تشیع، افرادی از داخل، حوزوی و غیرحوزوی، حتی از ذریه خود اهل بیت، نظراتی از خارج گرفته و خواسته‌اند وارد مکتب کنند، که البته بعضی از آن‌ها سوءنیت داشته‌اند، ولیکن مکتب با عنایات امام عصر حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه پابرجا مانده است ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾.

خامساً: نویسندگان مواظب باشند در دام اجانب واقع نشوند و به یاد داشته باشند که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿فَوَيْلٌ لَّهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ﴾ و گویندگان را نیز برحذر می‌دارم و باید بدانند که ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾.

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

علی‌الحسینی‌المیلانی

۱۴۴۳ ق ۱۴۰۱ ش